

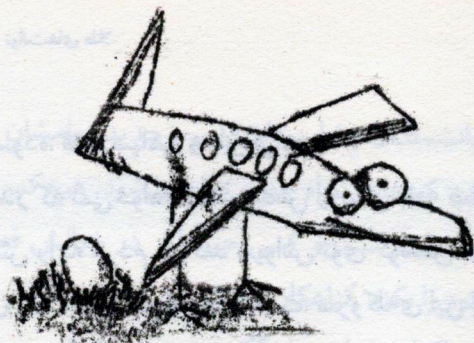
چاچالک

سرزمین توالت‌های طلا

احمد اکبر پور

تصویرگر: سارا طبیب‌زاده





فصل اول

غیرمترقبه

سروصدای مردم غیر قابل کنترل شده است. شاهد های عینی از سقوط پرنده های آهنی می گویند که ویلان و سرگردان هی پایین و پایین تر می آمده و بعد مثل شاهینی زخمی، تالاپ، توی مرداب گردن کج کرده است.

مردم مرتب انگشت های اشاره شان را به سمت آسمان می گرفتند و در گوش هم پچ پچ می کردند.

- مگر پشت همین کوه های سیاه دنیا تمام نمی شود؟

- بله سمندر، درست پشت همین کوه های بلند.

- مگر پشت آن ها جز سیاهی و تاریکی جنبنده ای وجود دارد؟

- خیالتان آسوده، فقط سیاهی و تاریکی.

کامروا سمندر که نمی‌خواهد دانشمندش را پیش بقیه ضایع کند می‌چرخد، پشتش را به مردم می‌کند و یواش توی گوشش می‌گوید: «پدرسوخته‌ی مفت‌خور، اگر این‌طور است، سروکله‌ی این پرنده‌ی آهنی از توی تنبان جدّوآبات پیدا شده؟»

کوه‌مراد آب دهان را قورت می‌دهد، یک فین ملایم می‌کند و جواب می‌دهد: «راستش جناب کامروا، با این حادثه‌ی غیرمترقبه قوه‌ی فکر و خیال من هنگ کرده.» قبل از اینکه کامروا سرش داد بکشد که ای پدرسوخته این کلمه‌ی هنگ را از کدام گورستان درآورده‌ای که برای اولین بار توی گوش‌های من دنگ‌دنگ می‌کند خودش خم می‌شود و زانوی او را می‌بوسد. با شرمساری توضیح می‌دهد که از دیشب تا حالا همین کلمه و چندین کلمه‌ی بی‌صاحب غریب و ناشناس مثل خوره توی فکر و خیالش جولان می‌دهند و روحش را می‌خراشند.

کلمه‌هایی که نه‌تنها نمی‌توان به کسی اظهار کرد بلکه... کامروا می‌گوید: «خفه.»

چاچالک و دشت‌های اطرافش از چهار طرف در محاصره‌ی کوه‌های بلند نوک‌سیاهی قرار دارد که نشانه‌ی پایان مرزهای جهان

است. دانشمندان و فیلسوفان قدیم و جدید تمامشان هم عقیده‌اند که پشت این کوه‌های سیاه جهان تمام می‌شود. هیچ‌کس تا به حال پشت کوه‌ها را ندیده است و کسی حتی اگر در خیالش قصد رفتن به آن سوی کوه را بکند گناهکار است.

تنها ساکنان جهان: چاچالک و حومه.

در قدیمی‌ترین سنگ‌نوشته‌ی موجود در موزه‌ی چاچالک چنین آمده است:

جهان عبارت است از زن کامروا، کامروا، احشام،
مردم چاچالک و دشت‌های اطراف آن تا انتهای
معدن‌های سرخ و کوه‌های سیاه. خلاص.

با وجود دشت‌های حاصل‌خیز و معدن‌های سرشار از طلا و چشمه‌های جوشان که خیلی از نیازهای مردم را تأمین می‌کردند، این اعتقاد سال‌های سال پابرجا بوده تا اینکه در این سحرگاه بارانی و طوفانی صدای سقوط وحشتناک پرنده‌ای آهنی تمام اهالی را، بدون نیاز به جارچیان، به میدان مرکزی ده سرازیر کرد.